

بسم الله الرحمن الرحيم

مبانی انگیزش از دیدگاه اسلام

«انگیزه» یک مفهوم روان شناختی است که در شاخه های گوناگون علوم از قبیل «علوم رفتاری»، «مدیریت» و «اخلاق»، از زوایای گوناگون درباره آن بحث می شود و جهت گیری های علوم گوناگون از هر طرف، این مفهوم را به سویی می کشاند و این خود موجب می گردد بررسی ماهیت و ابعاد آن در عرصه ای خاص از عرصه های مختلف حیات انسان - مثل «مدیریت» - به سادگی امکان پذیر نباشد. علاوه بر این، اگر چنین مطالعه ای بخواهد با رویکرد اسلامی انجام پذیرد، بر دشواری آن خواهد افزود.

آنچه در این جا می توان به آن اشاره کرد این که بخش مهم بحث درباره انگیزش از دیدگاه اسلام به مجموعه ای از حقایق و مفاهیم روحی و روانی و فعل و انفعالات درونی و فرایند ایجاد و نقش و تأثیر آن ها می پردازد که در قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم السلام)، ادعیه و بیان صاحب نظران مسلمان آمده و در این میان، نیازهای گوناگون ابعاد روحی و جسمی انسان، چگونگی ارضاء و نقش آن ها، بر اساس مبانی اندیشه دینی تبیین شده است. بر اساس این نگرش، گفته می شود:

برای شناسایی فرایندهای تکوین و تغییر شخصیت و شکل گیری رفتار و عملکرد انسان ها و عوامل مؤثر بر آن، و این که با تکیه بر منابع مذکور به چه راهکارهایی واقع و روشنی می توان دست یافت و این جریان به نوبه خود، موجب رشد و توسعه مطالعات و تحقیقات جدید روان شناسی و برخی علوم رفتاری از دیدگاه اسلام خواهد شد و راه را برای بررسی های مدیریتی در حوزه رفتار کارکنان و مدیران در سطوح سازمانی و چاره جویی برای حل مشکلات و معضلات مدیریتی در این حوزه هموار خواهد کرد و موفق خواهد شد - مثلاً - نظام ها و ساز و کارهای نظارتی را در سازمان به کار گیرد که با قوانین فطری و حقایق و مفاهیم قرآنی هماهنگی داشته، از آن ها الهام گیرد و در عین حال، از کارایی و اثربخشی لازم برخوردار باشد. روشن است که نیل به اهداف یاد شده در گرو انجام تحقیقات وسیعی فراتر از حد یک یا چند مقاله است. ولی از سوی دیگر، باید اذعان نمود که برداشتن حتی یک گام در این مسیر لازم است. بر این اساس، در این مقاله سعی شده است بخشی از مباحثی که نقش مبنایی و پیش نیاز در مطالعات و پژوهش های مربوط به انگیزش در مدیریت رفتار سازمانی دارد، با رویکرد اسلامی ارائه گردد.

تعریف مفاهیم

۱- نیاز: «نیاز» عبارت است از چیزی در درون فرد که او را به فعالیت و انجام کار و ا می دارد. به عبارت دیگر، نیاز حالتی درونی است که باعث می شود نتیجه معینی جذاب به نظر برسد.

۲- سائقه: یک نیاز ارضا نشده باعث ایجاد تنش می شود و این تنش موجب می گردد سائقه هایی در درون فرد برانگیخته شود. این سائقه ها اموری درونی هستند که باعث می گردند فرد در پی تأمین اهداف ویژه ای، رفتار جستجوگرانه ای از خود بروز دهد.

۳- هدف: «هدف» عبارت است از چیزی در خارج از فرد. روان شناسان غالباً آن را «محرک» می نامند و گاه به پاداش هایی اشاره دارد که فرد به آن امید بسته است و انگیزه هایش به سوی آن ها هدایت می شود. ۸.

۴- انگیزش: واژه «انگیزش» در انگلیسی، از کلمه لاتین *Movere* (حرکت کردن) گرفته شده است. این اصطلاح همان گونه که از معنای رایج آن برمی آید، به علت یا چرایی رفتار اشاره دارد. انگیزش به این معنا تمامی روان شناسی را در برمی گیرد، اما روان شناسان مفهوم انگیزش را به عواملی محدود می سازند که به رفتار نیرو می بخشد و به آن جهت می دهد.

در تبیین مفهوم «انگیزه» گفته شده است: انگیزه ها عبارتند از: «چراها»ی رفتار. انگیزه ها باعث شکل گیری و ادامه فعالیت شده، جهت کلی رفتار فرد را نیز مشخص می کنند. از انگیزه ها، گاه به نیازها، خواست ها، کشش ها، سائقه ها یا محرک های درونی فرد نیز تعبیر می شود.

بر اساس محتوای امروزی انگیزش، تعاریف دیگری از آن ارائه شده است که در ذیل، به تعدادی از آن ها اشاره می شود:

یکی از صاحب نظران «انگیزش» را فرایندی می‌داند که «با یک نیاز یا کمبود زیستی یا روانی آغاز شده و رفتار هدفمند یا انگیزه‌ای را در جهت محرکی خارجی فعال می‌نماید.» وی بر اساس این تعریف، رمز شناخت فرایند انگیزش را نیز در معنای مفاهیم نیازها، انگیزه‌ها، محرک‌ها و روابط میان آن‌ها می‌داند.

برخی از نظریه پردازان «انگیزش» را مجموعه‌ای از نیروهایی می‌دانند که افراد را به سمت معینی به رفتار وامی دارد. برخی دیگر می‌گویند: انگیزه یعنی میل به کوشش فراوان در جهت تأمین هدف‌های سازمان به گونه‌ای که این تلاش در جهت ارضای برخی از نیازهای فردی سوق داده شود. دسته‌ای دیگر بر این باورند که انگیزش بیانگر «آن دسته از فرایندهای روان شناختی است که علت برانگیختگی، هدایت و تداوم اعمال ارادی هدفمند است.»

کوتاه سخن این که نظریه پردازان از چند منظر به «انگیزش»، نگرسته اند که در نتیجه، بر مفاهیم متفاوتی تأکید دارند. به طور کلی، این دیدگاه‌ها نسبت به انگیزش، به سه نتیجه منجر می‌شود:

۱. تجزیه و تحلیل «انگیزش» باید بر عواملی متمرکز شود که فعالیت‌های فرد را برمی‌انگیزد.

۲. «انگیزش» فرایندگراست و بر انتخاب، جهت و هدف توجه دارد.

۳. «انگیزش» بر چگونگی آغاز رفتار، تداوم یا توقف آن توجه دارد و بیانگر آن است که فرد دارای انگیزه چه نوع واکنش عینی نشان می‌دهد.

این نتایج به عنوان مبنایی برای بحث درباره نظریه‌های انگیزشی امروز به شمار می‌آید.

پیشینه بحث «انگیزش» و رویکردهای نظری به آن

فهم دو فرایند روان شناختی «برانگیختگی» و «انتخاب» در کانون پژوهش‌های مربوط به انگیزش قرار دارد. هنگامی که از برانگیختگی سخن به میان می‌آوریم، با این پرسش سرو کار داریم که اصولاً چرا به انجام کاری می‌پردازیم؟ چه چیزی ما را به کار وامی دارد؟ چرا اقدام به کاری می‌کنیم؟ فرایند دوم - یعنی انتخاب - پس از این که برانگیخته شدیم، روی میدهد. به فرض آن که دست به فعالیت بزنیم و در پی هدفی باشیم، چرا تلاش ما معطوف به انجام کار خاصی می‌شود؟ تعیین کننده‌های انتخاب عمل ما کدام است؟

کهن ترین اندیشه‌های مربوط به علل برانگیختگی با رفتار فرد انتخابگر سر و کار دارد و در نظریه‌های نخستین انگیزش، برجسته ترین دیدگاه‌های تاریخی درباره ماهیت انسان، مبتنی بر این فرض است که انسان‌ها اساساً موجوداتی منطقی و اندیشمندند، با امیال آگاهانه‌ای که توانایی برآورده ساختن آن‌ها را نیز دارند. این افکار جوهر اصلی تفکر فیلسوفان باستانی مانند سقراط (Socrates)، افلاطون (Plato)، ارسطو (Aristotle) و فلاسفه قرون وسطا مانند توماس آکویناس (Thomas) و فیلسوفان متأخر مانند جان لاک (John Locke)، جان استوارت میل (John Stuart Mill) جرمی بنتهام (Jeremy Bentham)، دکارت (Descartes)، هابز (Hobbes) و اسپینوزا (Spinoza) را تشکیل می‌دهد و آنان در نوشته‌های خود، این مسأله را در کانون توجه خود قرار داده اند.

بنابراین، می‌توان گفت: پرسش‌های اساسی مربوط به انگیزش عبارت از:

۱. پرسش مربوط به برانگیختگی: «کدام نیاز یا سائق، باعث برانگیختگی می‌شود؟»

۲. پرسش مربوط به انتخاب: «کدام رفتار برگزیده می‌شود؟»

در پی پاسخ به این دو پرسش، از زمان باستان تا دهه ۱۹۲۰ دیدگاه‌ها و نظرات مختلفی شکل گرفته که دیدگاه‌ها و نظرات «خردگرایی» (rationalism view)، «ماشین گرایی» (Mehanicistic)، «لذت گرایی» (Hedonism)، «غریزه‌ها»، «رویکرد رفتاری» (behavioral)، «نظریه روانکاو» (psychoanalysis) و «نظریه سائق‌ها» (drivis theory) از آن جمله‌اند و از دهه ۱۹۳۰ نیز برای تشریح رفتار، نظریه‌های جدید انگیزش مطرح شد که از آن جمله می‌توان نظریه‌های «نیاز»، «تقویت»، «شناخت» و «ویژگی‌های شغل» را نام برد.

نظریه‌های انگیزش در مدیریت



هیچ سازمانی بدون وجود سطح قابل توجهی از تعهد و تلاش اعضا نمی تواند در رسیدن به اهداف خود موفق شود. از این رو، مدیران همواره ناگزیرند انگیزش - یعنی عواملی که باعث به وجود آمدن رفتار، جهت دادن به رفتار و تداوم آن می شود - را درک کنند. در همین زمینه، مدیران و نظریه پردازان رشته مدیریت همواره درباره انگیزش، نظریه هایی ساخته و پرداخته اند؛ نظریاتی که هر کدام به نوبه خود، بر چگونگی رفتار مدیران یا کارکنان اثر می گذارند.

در تجزیه و تحلیل بیش تر نظریه های روان شناختی مربوط به انگیزش، درمی یابیم که آن ها را می توان در یکی از سه دسته زیر طبقه بندی کرد:

۱. نظریه های تقویت یادگیری؛

۲. نظریه های نیاز یا محتوایی؛

۳. نظریه های فرایندی یا روش های تصمیم گیری.

نظریه های تقویت یادگیری بر نتایج رفتار، به ویژه نقش تقویت مثبت، تأکید دارد و نظریه های دیگر (محتوایی و فرایندی) بر نقش ادراکات تأکید می ورزد.

نظریه های محتوایی (مثل نظریه سلسله مراتب نیازها، نظریه انگیزش و بهداشت روانی هرزبرگ، نظریه آلدرفر، نظریه دیوید مک کلند، نظریه دوساحتی بودن انسان) با محتوا سر و کار داشته، چپستی رفتارهای برانگیزنده شده را شرح می دهد و در تعیین و تدوین سائقه های برانگیزنده مردم تلاش می کند.

نظریه های فرایندی (مثل نظریه برابری، نظریه انتظار، نظریه مبتنی بر تعیین هدف و نظریه تقویت و دیدگاه سیستمی) چگونگی و چرایی برانگیزندگی افراد را توصیف کرده، در تشریح رفتار انتخابگر افراد می کوشد. به عبارت دیگر، این نظریه به شیوه یا نوع اندیشه توجه می کند؛ شیوه ای که افراد درباره نوع رفتار خود تصمیم می گیرند.

توجه به سه نکته درباره این نظریات ضروری است:

۱. نظریه های انگیزش مدیران را با معمای روان شناختی، که مرگب از توصیف ها و توصیه های گوناگون است، آشنا می سازد. در هر صورت، مدیران می توانند درباره رفتار کارکنان از هر نظریه انگیزشی درس های مهمی بگیرند و در چارچوب مدیریت اقتضایی، نیاز دارند فنون انگیزشی را که با افراد و موقعیت آنان مناسب تر است، برگزینند.

۲. هیچ نظریه ای به تنهایی تبیین تمام عیار و کامل از تنوع و پیچیدگی رفتار به دست نمی دهد، بلکه هر کدام - که بعضاً از دیدگاهی غیر از دیدگاه ابتدایی آن مطرح گردیده - برای تبیین جنبه هایی از رفتار مفید است.

۳. در عین توجه به نکته نخست، باید سعی شود در تنظیم مباحث تطبیقی، نظریه ای که به دیدگاه اسلامی نزدیک تر بوده و در متون دینی به مطالب مربوط آن توجه بیش تر شده است، شناسایی شود و با دقت و تأمل بیش تر، بررسی و تحلیل گردد و برای پربرتر کردن نظریه اسلامی از نقاط قوت آن استفاده شود.

نقد کلی بر رویکرد تجربه گرایی در روان شناسی

روان شناسانی که در تحقیقاتشان روش علوم تجربی را به کار می گیرند، از تحقیق و کنکاش درباره بسیاری از پدیده های مهم روانی که در محدوده مشاهده و آزمون تجربی نمی گنجد؛ دوری می کنند. از این رو، کار بررسی در مورد خود «نفس» را از حوزه تحقیقاتی خود کنار گذاشته اند. یکی از پیامدهای گرایش به استفاده از روش علوم تجربی در تحقیقات روان شناسی این بود که در این تحقیقات، گرایش های مادی، که همه پدیده های روانی را ناشی از فعالیت های تنکودشناختی می داند، حاکم گردید؛ گرایش هایی که از تفاوت اساسی میان ذات و حقیقت انسان (بعد معنوی او) و حیوان، غافل ماند و این مسأله مهم را در تحقیقات خود به دست فراموشی سپرد و به همین دلیل، از بررسی بسیاری از پدیده های روانی مهم انسان، که شامل جنبه های دینی و معنوی و ارزش های والای انسانی او می شود، غفلت ورزید و به «نیازهای اصیل و والای انسانی» توجهی نکرد و از تحقیق درباره مسأله «محبت»، در برترین شکل انسانی اش (به دور از جنبه های جنسی، که تحقیقات برخی از روان شناسان نیز همین جنبه محبت را در برمی گیرد) باز ماند و نتوانست تأثیر «عبادت» در رفتار انسان و یا مسأله درگیری روانی میان انگیزه های جسمی و روحی و ایجاد توازن بین جنبه های مادی و معنوی او را بررسی کند؛ چنانچه بعضی از روان شناسان معاصر از جمله اریک فروم (Erich Fromm) به گرایش های مادی که بر تحقیقات روان شناسی انسانی حاکم است و بررسی «ارزش های والای» و جنبه های معنوی رفتار انسان را به کنار نهاده، انتقاد می کنند. اریک فروم معتقد است که بعضی از انگیزه ها



(نیازها)ی روانی در واقع، نیازهای فطری و اساسی نهفته در سرشت انسان هستند که قابل فراگیری و اکتساب از محیط اجتماعی نمی باشند.

در همین زمینه در سال های اخیر، تعداد بسیار کمی از روان شناسان به اهمیت بررسی جنبه های روحی انسان توجه کرده و تلاش هایی را برای بررسی برخی از پدیده های روانی مانند «تله پاتی» و «توهم» آغاز نموده اند. اما این کوشش ها همچنان در آغاز راه است و هنوز به نتایج دقیقی که بتوان آن را با اطمینان به مجموعه اطلاعات دقیق بشر درباره انسان افزود، نرسیده است.

انتقادات و دیدگاه هایی از این قبیل موجب گردید رویکرد «پدیدار شناختی» در روان شناسی نضج گیرد و در همین باره راجرز نظریه «خویشستن» و «خودشکوفایی» را مطرح کرد و مزلو بر آن بود تا تقسیم بندی دیگری برای انگیزه های انسان، پیشنهاد کند که شامل انگیزه های روحی نیز بشود.

او در این تقسیم بندی به دو نوع انگیزه یا نیاز (به تعبیر خودش) معتقد است:

الف. نیازهای اصلی؛

ب. نیازهای روحی.

نیازهای اصلی شامل همان چیزهایی می شود که بیش تر روان شناسان آن ها را در تحقیقات خود درباره نیازهای اصلی انسان مورد مطالعه قرار می دهند؛ مانند: گرسنگی، تشنگی، انگیزه جنسی، امنیت، عملکرد و انگیزه هایی از این قبیل. و نیازهای روحی، در برگیرنده برخی جنبه های روانی نیازهای انسان هستند؛ مانند: عدالت خواهی، نیکی، زیبایی، نظم و اتحاد.

مزلو عقیده دارد که نیازهای روحی انسان نوعی نیازهای فطری است که تکامل، رشد و بالندگی شخصیت فرد به برآوردن آن ها بستگی دارد.

البته روشن است که برای آشکار شدن نقاط اشتراک و افتراق رویکرد انسان گرا و نظریه خودشکوفایی با دیدگاه اسلامی نیازمند انجام مطالعه و بررسی تطبیقی میان آن دو هستیم که بحث آن در این مقال نمی گنجد.

مرادف های واژه های «انگیزش»، «انگیزه» و «نیاز» در قرآن

۱- إثارة: «إثارة» از ریشه «ثور» و به معنای تحریک و تهییج و برانگیختن است و «ثوران» یعنی هیجان.

مشتقات «ثور» در قرآن کریم، در چهار مورد به کار رفته است که دو مورد آن درباره إثارة زمین و دو مورد درباره إثارة ابرها آمده. از آن جمله است آیه ذیل:

«وَاللّٰهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَسْقِنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيْتٍ فَاحْيِينَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذٰلِكَ النُّشُورُ» (فاطر: ۹)؛ خداوند کسی است که بادها را می فرستد تا ابرها را برانگیزد. پس ما آن ابرها را به سوی زمین مرده می رانیم و به وسیله آن، سرزمین مرده را زنده می کنیم. رستاخیز نیز همین گونه است.

۲- بعث: «أَصْلُ الْبَعْثِ إِثَارَةُ الشَّيْءِ وَتَوْجِيهُهُ». بعث در اصل لغت، به معنای برانگیختن چیزی و جهت دادن به آن است. بعث دو قسم است: بشری و الهی. بعث الهی نیز دو گونه است: یکی به معنای ایجاد اعیان، اجناس و انواع از عدم، که مختص خداوند عزوجل است و دیگری به معنای برانگیختن و زنده کردن مردگان که برخی اولیای الهی نیز از این توانایی بهرمنندند؛ مثل حضرت عیسی (علیه السلام).

مشتقات «بعث» در قرآن مجید، در ۶۷ مورد به کار رفته که حدود ۶۷ مورد آن درباره قیامت و برانگیختن انسان ها در آن هنگام، مورد درباره پیامبران (علیهم السلام) و سایر موارد درباره بیداری از خواب برخی افراد در دنیا و بعضی حیوانات است. از جمله مواردی که «بعث» در مورد برانگیختن انسان ها در قیامت است، آیه ذیل می باشد:

«وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» (مریم: ۱۵)؛ درود بر وی، روزی که تولد یافت و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود.

و از جمله مواردی که «بعث» در مورد برانگیختن پیامبران (علیهم السلام) به کار رفته، آیه ذیل است:

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» (بقره: ۲۱۳)؛ سپس خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت دهند و انذار کنند.

۳- حثّ: «حثّه على الامر أى حرّصه عليه». یعنی تحریص کرد او را بر آن کار. و «الحثّ، الاعجال فى اتصال»؛ حثّ یعنی به عجله و شتاب واداشتن مستمر. و «الطائرُ يحثُّ جناحيه فى الطيران: يحرّكهما»؛ یعنی پرنده به هنگام پرواز بال هایش را به حرکت درمی آورد.

از ماده «حثّ» تنها یک مورد در قرآن مجید آمده و آن عبارت است از:

«ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيئًا» (اعراف: ۵۴)؛ آن گاه به تدبیر جهان هستی پرداخت و روز را به پرده شب می پوشاند، در حالی که روز، شتابان شب را می جوید.

۴- تحریض: «التحريض: التحضيض. قال الجوهرى: التحريضُ على القتال، الحثّ والاحماءُ عليه»؛ تحریض بر جنگ یعنی تحریص کردن و به جوشش و قیام فراخواندن برای جنگ. تأویل تحریض در لغت، این است که انسان به گونه ای تحریک شود که باندان در صورت تخلف، در شرف مرگ و نابودی است. لحيانی می گوید: «حَرَضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ»: یعنی تحریض کن و برانگیز مؤمنان را به گونه ای که با استقامت به جنگ ادامه داده و دشمن را شکست دهند.

از ماده حرض تنها دو مورد در قرآن مجید آمده که درباره تحریص و برانگیختن پیامبر (صلی الله علیه وآله) مؤمنان را به جنگ است. یکی از آن دو مورد، آیه ۶۵ سوره انفال و دیگری آیه ذیل است:

«فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسُكَ وَحَرَضَ الْمُؤْمِنِينَ...» (نساء: ۸۴)؛ پس (ای پیامبر) تو خود تنها در راه خدا به کارزار برخیز که جز شخص تو بر آن مکلف نیست و مؤمنان را ترغیب کن....

۵- حضّ: «الحضُّ ضربٌ من الحثّ...» حضّ عبارت است از نوعی حث و تحریص و ترغیب که به طور اعم، هم نسبت به چیزی که سیر و رانش دارد به کار می رود و هم نسبت به چیزی که سیر و رانش ندارد. حضّ نیز به معنای تحریص و ترغیب به خیر است و تحضيض به قتال یعنی تحریص و تحریص و ترغیب به قتال. «محاضة» یعنی ترغیب و برانگیختن دو نفر همدیگر را و تحاضون در آیه قرآن به معنای ترغیب و برانگیختن بعضی «بعضی دیگر» است.

از ریشه «حضّ» سه مورد در قرآن کریم آمده که هر سه درباره ترغیب و تحریص به اطعام مساکین است، دو مورد آن در سوره های حاقه: ۳۴ و ماعون: ۳ است و سومی عبارت است از آیه ذیل:

«كَلَّا بَلْ لَا تُكْرَمُونَ الْبَيْتِمْ وَلَا تَحَاضُونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ» (فجر: ۱۷ و ۱۸)؛ چنان نیست که شما تصور می کنید، بلکه شما یتیمان را گرمی نمی دارید و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی کنید.

۶- نزع: النزع شبيه النخس...؛ نزع مثل نخس است و این که شیطان انسان را نخس می کند یعنی او را تحریک و تهییج می کند و به انجام بعضی از گناهان برمی انگیزد. «نزع» فقط در امور شر به کار می رود.

مشتقات «نزع» شش مورد در قرآن به کار رفته که همه آن ها درباره انگیزش شیطانی است؛ چهار مورد آن در سوره های یوسف: ۱۰۰، اسراء: ۵۳، فصلت: ۳۶ و دو مورد آن در آیه ذیل به کار رفته است:

«وَأَمَّا يَنْزِعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» (اعراف: ۲۰۰)؛ اگر شیطان خواست مداخله نماید و تو را به غضب و انتقام وادارد، به خدا پناه ببر.

۷- نشور: «نشر» به معنای زنده کردن و برانگیختن پس از مرگ است. «نشرَ اللهُ الميِّتَ يَنْشُرُهُ نَشْرًا وَنَشْرًا»؛ یعنی خدا مرده را زنده می کند و زجاج می گوید: «نشرهم الله»؛ یعنی خدا آن ها را برمی انگیزد، همچنان که خداوند می فرماید: «وَالِيهِ النُّشُورُ» وانشوره الله؛ یعنی خدا او را زنده کرد.

از مشتقات «نشر» ۲۱ مورد در قرآن کریم به کار رفته که بعضی از آن مفهوم انگیزشی دارد؛ از جمله آیه ذیل:

«لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوَةً وَلَا نُشُورًا» (فرقان: ۳)؛ معبودهایی که نه اختیار سود و زیان خویش را دارند و نه اختیار مرگ و حیات و رستاخیزشان را.

۸- سائق: «سوق الابل و غیرها» به معنای راندن چهارپایان است. در تفسیر آیه:

«وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ» (ق: ۲۱)

گفته شده به این معناست که با هر فردی فرشته ای است که او را برای حساب به محشر پیش می برد و فرشته ای که به نیک و بد اعمال او شهادت می دهد.

مشتقات «سوق» در قرآن مجید، هفده مورد است که در بیش تر موارد، به معنای مورد نظر (راندن و سوق دادن) به کار رفته است و در یک مورد، خود واژه «سائق» استعمال شده که ذکر آن گذشت.

۹- سبب: «السببُ الحبلُ يَنْدُبُ بالشيءِ ء فيجذبُ به...»؛ سبب عبارت است از ریسمانی که به چیزی بسته می شود و به کمک آن کشیده می شود. «السببُ كُلُّ شَيْءٍ ء يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى غَيْرِهِ...»؛ سبب به هر چیزی گویند که به کمک آن چیزی به چیز دیگر می رسد یا وسیله ای برای نیل به آن قرار می گیرد.

از مشتقات «سبب»، نه مورد در قرآن کریم به کار رفته است؛ از جمله آیه ذیل:

«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (بقره: ۱۶۶)؛ آن هنگام که پیشوایان باطل از پیروان خود بیزاری جویند و عذاب خدا را مشاهده کنند و هر گونه سبب و وسیله ای از آن ها قطع شده است.

۱۰- رغبت: «أصل الرغبة السعة في الشيء...»؛ اصل رغبت به معنای گستردگی و فزونی گنجایش چیزی است. «و الرغبة والرغب والرغبة السعة في الإرادة»؛ یعنی رغبت عبارت است از فزونی و قوت اراده؛ مثل این گفته خداوند متعال:

«إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا» (انبیاء: ۹۰)؛ چرا که آن ها در نیکی ها سرعت می گرفتند و به خاطر عشق (به رحمت) و ترس (از عذاب) ما را می خواندند.

وقتی «رغب فيه» یا «رغب اليه» گفته می شود، اقتضای طلب حریصانه آن را دارد و وقتی «رغب عنه» گفته می شود، اقتضای بی رغبتی و زهدورزی نسبت به آن را دارد؛ مثل این گفته خداوند عزوجل:

«وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (بقره: ۱۳۰)؛ هیچ کس از کیش ابراهیم [دین فطری] روی نگرداند، جز کسی که خویشتن را دچار حماقت کرده است.

از مشتقات «رغب» شش مورد دیگر نیز در قرآن به کار رفته که عبارت است از: توبه: ۵۹ و ۱۲۰، قلم: ۳۲، انشراح: ۸، نساء: ۱۲۷، مریم: ۴۶.

۱۱- میل: «الميلُ العدولُ عن الوسطِ الى احدِ الجانبين...»؛ میل یعنی انحراف از وسط به یکی از دو سو و به معنای رو آوردن به سوی چیزی است.

از مشتقات «میل» در قرآن مجید، شش مورد آمده که چهار مورد آن در سوره نساء، آیه های ۱۰۲ و ۱۲۹ و دو مورد آن در آیه ذیل است:

«وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا» (نساء: ۲۷)؛ و مردمی که پیرو شهواتند می خواهند که شما مسلمانان از راه حق و رحمت الهی بسیار منحرف گردید.

۱۲- اصغاء: «الاصغاءُ الميلُ، يقالُ: صَغَتِ النُّجُومُ وَالشَّمْسُ...»؛ صغو به معنای میل است و گفته می شود ستارگان و خورشید به غروب میل کردند و «اصغيتُه الى فلان»؛ یعنی به سمت فلانی آن را متمایل نمودم؛ چنانچه خداوند متعال می فرماید:

«وَلْتَصْغِي إِلَيْهِ أَفئدةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (انعام ۱۱۳)؛ و برای این که قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن (گفتار آراسته) مایل شود.

«صغو»، هم به معنای میل فیزیکی است و هم به معنای میل و کشش قلبی، گرچه در قرآن، به معنای نوم است و «لئصغی الیه»، ای یمیلُ الیه؛ یعنی تمایل پیدا کند به سوی آن.

از مشتقات «صغو» تنها دو مورد در قرآن کریم آمده که در یک مورد، با واژه «افئده» همراه است - که ذکر شد - و در مورد دوم (تحریم: ۴) با واژه «قلوب» همراه می‌باشد.

۱۳- شهوت و شهوات: «شهی الشئی ء و شهاه یشهاه»؛ یعنی دوستدار آن چیز شد و نسبت به آن رغبت نشان داد. «شهی» به معنای لذیذ و «شهان» و «شهوانی» به معنی «شدید الشهوة» است. اصل «شهوت» به معنای اشتیاق و رغبت نفس است به چیزی که اراده می‌کند.

صدر المتألهین شیرازی (رحمه الله) می‌فرماید: شهوت یکی از اوصاف نفسانی است و به معنای میل مفرط و علاقه و رغبت شدید است و عبارت است از حرکت نفس برای طلب چیزی که ملائم نفس یا لذت بخش است. اعتدال این صفت نفسانی، عفت است و افراط آن شره و تفریط آن، خمود. عفت مبدأ و منشأ سخا، حیا، صبر، مسامحه، قناعت، ورع، قلت طمع و مساعدت است. و از طرف افراط آن، حرص، وقاحت، تبذیر، ریا، هتک، مخافت، ملق، حسد، شماتت و تذلل در مقابل اغنیا، منسحب می‌شود.

از واژه «شهوت» و مشتقات آن سیزده مورد در قرآن مجید به کار رفته است. یک مورد آن تبعیت از شهوات است - که ذیل عنوان «میل» بیان گردید. اینک به یک مورد دیگر - که در آن چندین مفهوم روان شناختی - به کار رفته و جای بحث فراوان دارد - اشاره می‌شود:

«زُئِنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالبَنِينَ وَالقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ وَالخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْإِنْعَامِ وَالحَرثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الحَیَاةِ الدُّنْیَا وَاللهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الْمَآبِ.» (آل عمران: ۱۴)

در این آیه، خداوند متعال از آراسته‌گردیدن و جلوه‌گر شدن دوستی و حب شدید انسان‌ها سخن می‌گوید که عبارت است از: دل ربایی و شیدایی نسبت به زنان، فرزندان، همیان‌های زر و سیم، اسب‌های نشان‌دار نیکو، چهارپایان، مزارع و املاک.

۱۴- حاجة: «الحوج» به معنای طلب و خواهش، و «الخروج و حاجة و حاجه» به معنای نیاز و غرض و هدف است؛ چنانچه خداوند تعالی می‌فرماید: «وَلتُبَلِّغُوا علیها حَاجَةً فی صُدُورِكُمْ»

از ریشه «حوج» در قرآن کریم، تنها سه مورد آمده که هر سه عبارت است از کلمه «حاجة» و به همراه واژه «نفس» یا «صدر» (سینه‌ها) به کار رفته است؛ دو مورد آن در سوره‌های یوسف: ۶۸ و حشر: ۹ آمده و مورد سوم آن در آیه ذیل:

«وَلِكُمْ فیها مَنَافِعٌ وَلتُبَلِّغُوا علیها حَاجَةً فی صُدُورِكُمْ» (غافر: ۸۰)؛ و برای شما در آن‌ها منافع قابل ملاحظه‌ای است تا به وسیله آن‌ها به مقصدی که در دل دارید برسید.

۱۵- فقر: «فقر» از ستون فقرات است که به معنای امری است که کمرشکن می‌باشد. «فاقره» نیز در سوره قیامت از همین ریشه است:

«نَظُنُّ أَن یُفَعَلَ بِها فَاقِرَةٌ» (قیامت: ۲۵)؛ گمان دارند که با آن‌ها رفتاری کمرشکن می‌کنند.

«فقر» ضد غنی و دارایی است. این عرفه می‌گوید: فقیر در لغت، به معنای محتاج است؛ چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: «أَنتُم الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»؛ یعنی شما باید نیازمندان به خدا.

در قرآن مجید، از مشتقات «فقر» چهارده مورد به کار رفته که شامل دو نوع فقر مادی و معنوی است. فقر مادی مثل آیه ذیل:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالمَسَاكِينِ وَالعَامِلِينَ عَلَیْها» (توبه: ۶۰)؛ زکات مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن کار می‌کنند. و فقر مادی و معنوی مثل آیه ذیل:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللهُ هُوَ الْعَنَى الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵)؛ ای مردم، شما (همگی) نیازمندان به خدا هستید و تنها خداوند بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است.

مبانی انگیزش از دیدگاه اسلام



یکی از مسائل مهم درباره انگیزه های انسانی این است که این نیازها و خواست ها معمولاً همه جا و همیشه قابل ارضا نیست؛ یعنی به هنگام ارضا، تراحم پیدا می کنند. بحث این است که وقتی در خواست ها تراحم به وجود می آید و یا حتی عواملی مثل عادات و هیجانات - که از جمله چیزهایی است که روان شناسان موجب تقدّم خواستی بر خواست دیگر دانسته اند - آدمی را به سویی می کشد، انسان چگونه می تواند منفعل نماند و نقش فعال داشته باشد؟

بر اساس آنچه از قرآن و روایات برمی آید، ارزش اصلی انسان، در گرو همین فعالیت های مثبت او است. اما اگر فرد بخواهد با اختیار و انتخاب خود، خواستی را ترجیح دهد، اساس انتخاب و معیار آن، چیست؟

از آن جا که اصل و محرک انتخاب ها، لذت بدنی یا روحی است، سه معیار می توان در نظر گرفت:

اول. خواستی را انتخاب کنیم که رضایش لذت بیش تری دارد.

دوم. خواستی را انتخاب کنیم که رضایش لذت پایدارتر دارد.

سوم. ببینیم کدام یک کمال بیش تری در ما ایجاد می کند.

ولی همه این معیارها کم و بیش ما را دچار سرگردانی می کند؛ زیرا گاهی می خواهیم لذت ها را بسنجیم، اما لذتی فراموش شده یا گاهی ممکن است هیجان خاصی التفات ما را از دیگر لذت ها سلب کند و مقایسه را غیر ممکن سازد و گاه اصلاً انسان متحیر می شود که ملاک لذت را در چه بداند؟ یا در چه زمان و برای چه کسی؟ علاوه بر این، گاه دوام لذت ها نیز یکسان است و از سویی، ما نمی توانیم پیش بینی کنیم که وجود خود ما چه قدر دوام خواهد یافت تا لذت پایدارتر را برگزینیم و سرانجام، نمی دانیم انسان تا چه حد امکان کمال یابی دارد تا کمال بیش تر را بشناسیم و برگزینیم.

در این جا، نقش علم و شناخت، بیش تر روشن می شود. نخستین کاری که انسان باید انجام دهد تا دست کم از همین معیارهای محدود استفاده کند، این است که درباره این مطالب بهتر بیندیشد: آیا عمر انسان همین عمر معمول است یا عمر دیگری نیز دارد؟ آیا حیات دیگری هم هست؟ کمالاتی که انسان می تواند پیدا کند، چیست و در رابطه با چه چیز پیدا می شود؟ انسان چه کند تا کامل شود؟ در تحصیل کمال امر وجودی (که اکنون فاقد آن هستیم) از کجا می آید؟ منشأ آن چیست؛ تصادفی است یا قانونی دارد؟

بنابراین، پیش از هرگونه تصمیم، باید از یک سو، بررسی کنیم که کمال از کجا و با چه ضابطه ای به وجود می آید که به بحث خداشناسی مربوط می شود. از سوی دیگر، باید ببینیم که تا چه هنگام ادامه خواهد داشت، که این به بحث معاد باز می گردد.

پس انسان برای این که بتواند خود را درست بشناسد و نظام ارزشی درستی برای زندگی خود در نظر بگیرد، بدون روشن کردن مسأله مبدأ و معاد، راه به جایی نمی برد. این نکته بسیار مهمی است. ما به برکت نور قرآن و تعالیم اسلام و پیشوایان دین، به راحتی می توانیم این مسائل را حل کنیم، ولی دانشمندان بشری دچار سرگردانی بسیار شده اند. چندان در مباحث اخلاق و فلسفه اخلاق و معیار خیر و شر، تلاش کرده اند که قابل شمارش نیست و روز به روز سرگردان تر هم شده اند. ما به راحتی می توانیم اثبات کنیم که شناخت نظام ارزشی صحیح، بی شناخت مبدأ و معاد میسر نیست.

پس از ذکر این مقدمه - که برای رسیدن به بحث های شناخت شئون نفس، گرایش ها، بینش ها و توان های نفس لازم بود - باید مسأله مبدأ و معاد روشن شود، چرا که در غیر این صورت نظام ارزشی در رفتارهای انسان، شکل مطلوب و راستین را پیدا نمی کند.

رابطه ارزش ها و ضد ارزش ها با انگیزش و رفتار

بر اساس دیدگاه اسلامی، پس از بررسی ارزش ها و ضد ارزش های انسانی، ماهیت اساسی انسان، ابعاد روحی، نیروهای مثبت و منفی و توانایی های درونی وی این نتیجه به دست می آید که رفتار آدمی هر لحظه تحت تأثیر نیروهای مثبت و منفی است و به هر میزان که ارزش های انسانی در او تقویت شده باشد و ویژگی های انسان رشد یافته و کامل اسلامی بر او حاکم باشد و در جهت قرب الهی گام بردارد، به همان میزان نیز انگیزه ها و جاذبه های معنوی در او کارساز خواهد بود و به عکس، به هر اندازه که نیروها و ارزش های منفی بر وجود او حاکم باشد، رفتار او توسط انگیزه های پست شکل می گیرد.

در حدیثی که شیعه و سنی روایت کرده اند، این چنین آمده است: از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: ملائکه برترند یا بنی آدم؟ حضرت فرمود: حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ، وَرَكَّبَ فِي الْبِهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلٍ، وَرَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا. فَمَنْ غَلَبَ عَقْلَهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَمَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبِهَائِمِ»؛



خداوند عزّ وجلّ ملائکه را با ترکیبی از عقل محض بدون شهوت و حیوانات را با ترکیبی از شهوت بدون عقل آفرید، ولی در انسان، عقل و شهوت (سرشت فرشته و سرشت حیوان) را با یکدیگر ترکیب کرد. پس هر کس عقلش بر شهوت وی غلبه کند، از فرشتگان برتر است و هر کس شهوتش بر عقلش غلبه نماید، از چارپایان پست تر می باشد.

این ترکیب انسان - به تعبیر حدیث - از جنبه فرشته ای و جنبه حیوانی، قهراً در انسان دو گرایش متضاد به وجود آورده است: گرایش آسمانی و گرایش زمینی. آن گاه خدا به انسان نیروی شناخت و اراده آزاد داده و او را در میان این دو راه مختار کرده است تا یکی را انتخاب کند:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا كَفُورًا» (انسان: ۳)؛ به تحقیق، ما راه (حق و باطل) را به انسان نمودیم، حال یا هدایت را می پذیرد و سپاسگزار می گردد و یا ناسپاس.

ابعاد سه گانه نیازهای انسان

گفته می شود: اصولاً انسان بدون انگیزه دست به هیچ کاری نمی زند. پس هر رفتاری بر اساس انگیزه ای است. از طرف دیگر، هیچ انسانی دارای انگیزه ای نمی شود، مگر بر اساس نیازی که برای او مطرح شده است؛ یعنی انسان برای پاسخ گویی به نیازش، دارای انگیزه می شود و با برانگیخته شدن، رفتاری از او سر می زند.

از این رو، لازم است پیش از بحث از انگیزه های انسان و تعیین انگیزه های متعالی و ارزشمند، نخست نیازهای انسان را بررسی کنیم.

نیازهای اساسی انسان که همه آن ها در جریان فعالیت «صیانت ذات» بروز می کند، در سه بعد اسامی مطرح می گردد:

۱. صیانت ذات در بعد حیات طبیعی محض؛ مانند نیاز به غذا، مسکن، بهداشت، تولید مثل و دفاع از هرگونه عامل مخلّ حیات؛
۲. صیانت ذات در بعد روانی و شخصیتی؛ نیازهای انسان در این بعد عبارت است از: آرامش روانی و تنظیم ارتباط منطقی بین عوامل برون ذاتی و درون ذاتی و حفظ وحدت و هماهنگی عناصر تشکیل دهنده شخصیت و حفظ آن از اختلالاتی که می تواند سلامت شخصیت را تهدید کند؛ مانند چند شخصیتی یا تلاشی آن.
۳. صیانت ذات در بعد تکاملی شخصیت؛ انسان در این بعد، دارای نیازهای بسیار بااهمیت است که مذاهب الهی و اخلاقیون و مکاتب حقوق و مقررات سازنده و پیشرو واقعی، آن ها را مطرح و شخصیت آدمی را به وسیله رفع آن نیازها در گذرگاه تکامل به ثمر می رسانند.

مهم ترین نیازهای بشر از نظر قرآن

قرآن در آیات زیبا و دلنشین خود، سه چیز را به عنوان شدیدترین نیازمندی های بشر یادآوری می کند:

«تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ» (صف: ۱۱)؛

۱. ایمان به «الله»؛ یعنی ایمان به این که جهان صاحبی دارد به نام «خدا». به عبارت دیگر، تفسیری روحانی از جهان.
۲. ایمان به رسول خدا و رسالت او؛ یعنی ایمان به تعلیمات آزادی بخش و حیات آفرینی که تکامل اجتماع را بر مبنای وحیانی و روحانی توجیه کند و به زندگی صوری رنگ معنوی بخشد.
۳. جهاد با مال و نفس در راه خدا؛ یعنی آزادی معنوی نیازی مبرم تر از این نیازها برای بشر نمی توان یافت.

از همین روست که قرآن کریم نسبت به توجه به خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و جهاد در راه او اهتمام خاصی نشان می دهد. در آیه ذیل، خداوند تعالی نسبت به کسانی که پدران، پسران، برادران، همسران، خویشاوندان، اموال، تجارت و منازل خود را از خدا و رسول اسلام (صلی الله علیه و آله) و جهاد در راه او بیش تر دوست دارند، می فرماید که از هدایت الهی محروم بوده، باید منتظر عذاب او باشند:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ... أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (توبه: ۲۴)

چرا یک دانشمند یا محقق ساعت های طولانی وقت خود را صرف یافتن مطلبی علمی می کند و آن چنان غرق می شود که کلیه فعالیت های دیگر و لذات مادی را فراموش می کند و گاه متوجه اتفاقات آشکاری که در محیط مطالعه او رخ می دهد نمی شود؟ چرا یک رزمنده بسیجی خود را از تمام وابستگی های مادی و عاطفی جدا می کند و حتی از فکر درباره آن ها رنجور می گردد؟ چرا یک ورزشکار در اندیشه پیروزی در مسابقات ملی و جهانی، ماه ها و بلکه سال ها تمرینات طاقت فرسا را از جان و دل می پذیرد؟ و چرا فردی حاضر می شود با تمام وجود، مال و منال خود را در راه دفاع از حق صرف کند؟ و در مقابل، دیگری لحظه به لحظه شب و روز خود را در اندیشه منافع شخصی و کسب سود و لذات مادی از هر راه و به هر وسیله ای می گذراند؟

مسئله نیازهای زیستی انسان نمی تواند توجیه گر این گونه رفتارهای متنوع و پیچیده باشد. از این رو، بحث «نیازهای فطری» مطرح می شود. خواسته های فطری آن نیازهایی است که ناشی از ساختمان طبیعی بشر است؛ یک سلسله اموری که هر کس به موجب آن که بشر است، خواهان آن هاست و هنوز هم کسی مدعی نشده که رمز آن ها را کشف کرده است؛ مثلاً، بشر علاقه مند به تحقیق و کاوش علمی است، همچنین به مظاهر جمال و زیبایی علاقه دارد، به تشکیل کانون خانواده و تولید نسل با همه زحمت ها و مرارت هایش علاقه مند است، به هم دردی و خدمت به هم نوع احساس علاقه می کند. اما چرا بشر علاقه مند به تحقیق است؟ این حس کاوش و حقیقت جویی چیست؟ چرا بشر علاقه مند به جمال و زیبایی است؟ چرا در انسان حس هم دردی و ترحم نسبت به دیگران وجود دارد؟ این ها یک سلسله سؤالاتی است که وجود دارد. ما خواه جواب این «چرا»ها را بدانیم و خواه ندانیم، چیزی که برای ما قابل تردید نیست این که خواسته های مزبور فطری است و غیر قابل انکار.

ممکن است کسانی در شرایط مخصوصی با یکی از تمایلات فطری خود مبارزه کنند و آن را در درون خویش خاموش نمایند، ولی عمل آنان هرگز نمی تواند واقعیت فطری و خاصیت سرشتی نوع بشر را از میان ببرد.

به عنوان مثال، تمایل جنسی، که یک گزینه انکارناپذیر بشری است، نزد بسیاری از تارکان دنیا و مرتاضان به دست فراموشی سپرده شده، اما هرگز نمی تواند این واقعیت فطری را نابود کند و وجود آن را در بشر انکار نماید. همچنین کسانی که فطرت ایمانی و اخلاقی را در خود نادیده گرفته و ندای باطنی آن را نشنیده اند و عمری با این خواهش وجدانی خود مبارزه کرده و خویش را غیر ملتزم به دین بار آورده اند، نمی توانند فطرت ایمان و اخلاق را در بشر انکار نمایند. انحراف آنان از صراط مستقیم فطرت، ربطی به واقعیت وجدان طبیعی و ساختمان فطری ایمانی و اخلاقی بشر ندارد.

انواع دسته بندی نیازها، انگیزه ها و امیال

در زمینه این که انسان دارای چه نیازهایی است و در نفس او چه امیالی وجود دارد، روان شناسان تحقیقاتی انجام داده اند و نیازها و کشش های درونی انسان را شناسایی و دسته بندی کرده اند. در عین حال که درباره این تقسیمات جای بحث فراوان است، در این جا گزارشی اجمالی از انواع این دسته بندی ها ارائه و دیدگاه اسلامی توضیح و تبیین می شود:

دسته بندی نخست

یکی از دسته بندی های مهم و معروف در روان شناسی، تقسیم کشش های درونی به چهار قسم غرایز، عواطف، انفعالات و احساسات است.

۱- غرائز: کشش های درونی مربوط به نیازهای حیاتی که با اندام های بدن ارتباط دارد، «غریزه» نامیده شده است؛ مثل غریزه خوردن و آشامیدن که هم نیاز طبیعی انسان را رفع می کند و هم با اندام گوارشی ارتباط دارد.

۲- عواطف: میل هایی است که در رابطه با انسان دیگر پدید می آید؛ مثل عاطفه والدین به فرزند و به عکس و یا کشش های گوناگون ما نسبت به انسان های دیگر. هر قدر رابطه طبیعی، معنوی یا اجتماعی بیش تر باشد، عاطفه قوی تر می شود.

۳- انفعالات: انفعالات یا «کشش های منفی» مقابل عواطف و عکس آن است؛ یعنی حالتی روانی که بر اساس آن، انسان به دلیل احساس ضرر یا ناخوشایندی، از کسی فرار یا او را طرد می کند. نفرت و خشم و کینه و امثال آن ها جزو انفعالات محسوب می شود.

۴- احساسات: طبق برخی از اصطلاحات، احساسات حالت هایی است که از سه مورد مذکور قبلی، شدیدتر بوده و تنها به انسان اختصاص دارد. سه مورد قبل کم و بیش در حیوانات نیز موجود است، ولی احساسات ویژه انسان است؛ مثل احساس تعجب، استحسان، تجلیل و عشق... تا برسد به احساس پرستش.

دسته بندی دوم

از یک دیدگاه، نیازهای بشر به دو نوع اصلی و شاخه های فرعی تقسیم شده است:

۱- نیازهای اولی: این نیازها از عمق ساختمان جسمی و روحی بشر و از طبیعت زندگی اجتماعی سرچشمه می گیرد. تا انسان، انسان است و تا زندگی وی زندگی اجتماعی است، این نوع نیازمندی ها هست. این نیازمندی ها خود سه قسم است:

الف - جسمی: از قبیل نیاز به خوراک، پوشاک، مسکن و همسر.

ب - روحی: از قبیل علم، زیبایی، نیکی، پرستش، احترام و تربیت.

ج - اجتماعی: از قبیل معاشرت، مبادله، تعاون، عدالت، آزادی و مساوات.

۲- نیازهای ثانوی: نیازهایی است که از نیازهای اولی ناشی می شود. نیاز به انواع ابزار و وسایل زندگی، که در هر عصر و زمانی با عصر و زمان دیگر فرق می کند، از این نوع است.

نیازهای اولی، محرک بشر به سوی توسعه و کمال زندگی است. اما نیازهای ثانوی ناشی از توسعه و کمال زندگی است و در عین حال، محرکی به سوی توسعه بیش تر و کمال بالاتر.

تغییر نیازها و نو و کهنه شدن آن ها مربوط به نیازهای ثانوی است. نیازهای اولی نه کهنه می شود و نه از بین می رود؛ همیشه زنده و نو است. برخی از نیازهای ثانوی نیز چنین است. از آن جمله است: نیازمندی به قانون. این نیاز ناشی از نیاز به زندگی اجتماعی است و در عین حال، همیشگی می باشد. بشر هیچ زمانی بی نیاز از قانون نخواهد بود.

دسته بندی سوم

از نظرگاهی دیگر، خواست های انسان به دو دسته فردی و اجتماعی تقسیم می شود. امیال غریزی معمولاً از دسته فردی است. سایر امیال از جمله عواطف، غالباً جنبه اجتماعی دارد. انفعالات نیز همین گونه است: گاه آدمی از خطری برای جان خود می ترسد، ولی گاه خطری جامعه را تهدید می کند.

دسته بندی چهارم

از نگاهی دیگر، خواست ها به دو قسم تقسیم شده است:

۱- مادی: خواست هایی است که با ارضای آن ها، نیاز بدن تأمین می شود؛ مثل غرایز.

۲- روحی: خواست هایی است که پس از تأمین نیازهای بدن نیز ظهور می یابد؛ مثل نیاز به شادی. گرچه تن سالم است، ولی ممکن است روان، شاد نباشد.

دسته بندی پنجم

در بحث خودشناسی، تقسیمی انجام گرفته و بر اساس آن خواست ها به دو دسته تقسیم شده است:

۱- خواست هایی که در جهت حفظ بقا و موجودیت است؛ خواست هایی که ارضای آن ها به بقای آدمی کمک می کند؛ مانند میل به خوراک و پوشاک و غریزه صیانت.

۲- خواست هایی که در جهت تحصیل کمالات وجودی است؛ اقتضای این دسته از تمایلات، تکامل وجود است. این خواست ها در جهت حفظ موجودیت نیست، بلکه در جهت تکامل یافتن وجود مفروض است.

از منظری دیگر، انگیزه های انسان به سه نوع عمده تقسیم شده است:

- ۱- انگیزه های پنداری: این انگیزه ها از هیچ واقعیت عینی نشأت نمی گیرد، بلکه شکل گرفته از مجموعه ای از پندارها و خیالات شعارگونه و بی محتواست که گاه برای پیشبرد اهداف خاصی ایجاد و پی گیری می شود.
- ۲- انگیزه های مادی: انگیزه هایی است که از یک واقعیت عینی مایه می گیرد و در محدوده نیازهای مادی انسان مطرح می شود و از این رو، کاربرد محدودی دارد و نمی تواند در زمینه های معنوی کارآیی داشته باشد و انسان را به تلاش وادارد.
- ۳- انگیزه های معنوی: این انگیزه ها علاوه بر این که از واقعیت های عینی و نفس الامری سرچشمه می گیرند، با ورود به حیطه روح و روان آدمی، از کاربردی وسیع برخوردار است. این انگیزه به دو شکل ظاهر می شود:

الف. انگیزه های والای انسانی؛

ب. انگیزه های الهی.

دسته بندی هفتم

از دیدی دیگر، تمایلات آدمی را به دو مرحله تقسیم کرده اند:

۱. آنچه جنبه مادی و تنکرد شناسانه دارد؟
۲. آنچه جنبه روانی دارد، اما از خواست های عالی روحی است؛ مثل آرمان خواهی و آزادی طلبی.

دسته بندی هشتم

بر اساس تقسیم دیگر، گرایش های انسان را می توان به دو دسته گرایش های مقدس و نامقدس تقسیم کرد:

- ۱- گرایش های نامقدس: گرایش های نامقدس همان جاذبه های مادی و طبیعی است که بر خودمحوری استوار است؛ یعنی گرایش هایی که در نهایت امر در آن ها خود فردی مطرح است و اگر غیرمحوری هم هست، مثل حیوان در حدود بقای نوع در محدوده غریزه است. به علاوه، انسان در وجدان خود قداستی برای آن ها قایل نیست.
- ۲- گرایش های مقدس: در مقابل، یک سلسله گرایش های خاص نیز در انسان هست که از یک سو، می توان آن ها را گرایش هایی دانست که بر اساس خودمحوری یا غیر محوری غریزی استوار نیست و می توان آن ها را «گرایش های مقدس» نامید؛ یعنی گرایش هایی که انسان در وجدان خود برای آن ها نوعی قداست، برتری و سطح عالی قایل است، که هر انسانی به هر میزانی که از این گرایش ها بیش تر برخوردار باشد، متعالی تر است. این گرایش ها مادی نبوده، بلکه جاذبه هایی معنوی است که انسان را به سوی کانون های غیر مادی می کشاند.

دسته بندی نهم

بعضی به دنبال تقسیم قبلی، آرمان های والای انسانی را به سه دسته تقسیم کرده اند:

- ۱- حقیقت جویی، شناخت واقعیات و حقایق؛
- ۲- فضیلت خواهی، عدالت، حریت و مانند آن؛
- ۳- زیبایی طلبی؛ مطلق زیبایی هایی که علاقه انسان به آن ها تعلق می گیرد که بسیار متفاوت است: برخی مربوط به دیدنی ها است و برخی به شنیدنی ها و بعضی مربوط به تحیل چون شعر.

دسته بندی دهم

بعضی همان دسته بندی پیش را انجام داده، به اقسام مذکور، دو قسم دیگر نیز اضافه کرده اند:

۱. حقیقت جویی؛

۲. فضیلت خواهی؛

۳. زیبایی طلبی؛

۴. گرایش به خیر و فضیلت؛

۵. حس مذهبی یا عشق و پرستش.

برخی از قایلان این تقسیم گفته اند: «حس مذهبی» نیز خواستی است در عرض چهار خواست دیگر و بعضی دیگر، آن چهار قسم را نیز در شعاع این پنجمی قرار داده اند.

از آن جا که یکی از تقسیمات مهم در باب انگیزه های انسان، این تقسیم می باشد، درباره آن توضیح بیش تری ارائه می گردد. برای این منظور، نخست به ویژگی کلی اقسام اشاره می شود و سپس هر یک از آن ها با شرحی مختصر، تبیین می گردد.

ویژگی و منشأ اساسی جاذبه های معنوی

همان گونه که اشاره شد، ویژگی گرایش های مقدس - که گاه از آن ها به عنوان «کشش ها» یا جاذبه های معنوی نیز تعبیر می شود - این است که اولاً، با خودمحوری قابل توجه نیست و اگر کسانی توجهاتی کرده اند، همه محل بحث و اشکال است. ثانیاً، شکل انتخابی و آگاهانه دارد و به هر حال، اموری است که ملاک و معیار «انسانیت» شناخته می شود. اگر تمام مکتب های جهان را «انسانیت» دم می زند، «انسانیت» یعنی همین گرایش ها؛ یعنی غیر از این ها چیزی نیست. امروز نیز تمام مکتب های دنیا - اعم از مکتب های الهی، مادی و شگاک - مسائلی را در مورد انسان مطرح می کنند که مافوق حیوانی تلقی می شود.

اصولاً گرایش های معنوی و والای بشر، زاده ایمان و اعتقاد و دل بستگی های او به برخی حقایق در این جهان است که آن حقایق هم ماورای فردی است - عام و شامل است - و هم ماورای مادی است - یعنی از نوع نفع مادی نیست. این گونه ایمان ها و دل بستگی ها به نوبه خود، مولود برخی جهان بینی ها و جهان شناسی هاست که یا از طرف پیامبران الهی (علیهم السلام) به بشر عرضه شده و یا برخی فلاسفه خواسته اند نوعی تفکر عرضه نمایند که ایمان زا و آرمان خیز بوده باشد.

به هر حال، گرایش های والا و معنوی و فوق حیوانی انسان، آن گاه که زیربنای اعتقادی و فکری پیدا کند، نام «ایمان» به خود می گیرد.

اینک اصلی ترین جاذبه های معنوی، که تا امروز شناخته شده و مورد قبول است، بیان می گردد:

اصول جاذبه های معنوی

۱- حقیقت جویی

این گرایش را می توان «علم طلبی» یا «دریافت واقعیت جهان» نیز نامید. انسان، دانش و آگاهی را تنها از آن نظر که او را بر طبیعت مسلط می کند و به سود زندگی مادی اوست، نمی خواهد، بلکه نفس دانایی و آگاهی برای انسان مطلوب و لذت بخش است. علم گذشته از این که وسیله ای است برای بهتر زیستن و برای خوب از عهده مسئولیت برآمدن، فی حد نفسه نیز مطلوب بشر است. انسان اگر بدانند رازی در ورای کهکشان ها وجود دارد و دانستن و ندانستن آن تأثیری در زندگی او ندارد، باز هم ترجیح می دهد که آن را بداند. انسان طبعاً از جهل فرار می کند و به سوی علم می شتابد.

این گرایش فطری به گونه ای است که انسان را به کشف واقعیت ها و درک حقایق هستی و اشیا، همان گونه که هستند، می کشاند. از دعاهای منسوب به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که می فرمودند:

«اللهم ارنی الاشیاء كما هی»؛ خدایا اشیا را همان گونه که هستند به من نشان بده.

اساساً هدف «حکمت و فلسفه» همین است و دلیل این که بشر دنبال فلسفه رفته است به موجب همین حس بوده که می خواسته حقایق اشیا را درک کند. نام این حس را می توان «حس فلسفی» هم گذاشت و از نظر فیلسوفان، مسأله حقیقت جویی، همان کمال نظری انسان است و انسان بالفطره می خواهد کمال نظری پیدا کند؛ یعنی حقایق جهان را درک کند. این حس کم و بیش در همه افراد بشر وجود دارد. البته مثل همه حس های دیگر در افراد شدت و ضعف دارد و نیز بستگی دارد به این که انسان چه قدر آن



را تربیت کرده و پرورش داده باشد. کسانی که از این حس استفاده کرده و آن را در خود زنده نگه داشته اند، به مرحله ای می رسند که لذت علم و کشف حقیقت برای آن ها برتر از هر لذت دیگری است، چنان که در مورد مرحوم سید محمد باقر حجة الاسلام شفتی اصفهانی و نیز در مورد پاستور نقل کرده اند که در شب زفافشان، چنان جاذبه علم و مطالعه و تحقیق، آن ها را به خود کشید که عروس خود را فراموش کردند.

۲- گرایش به خیر و فضیلت

این گرایش از مقوله «اخلاق» است؛ یعنی اموری که انسان به گونه فطری به آن ها گرایش دارد، نه به دلیل این که منفعت زاست و نیاز مادی او را تأمین و یا زبانی از او دفع می کند بلکه از آن نظر که معتقد است آن امور فضیلت و خیر عقلانی است؛ منفعت، خیر حسّی است و فضیلت خیر عقلی. به طور کلی، گرایش به فضیلت دو نوع است: فردی و اجتماعی. فردی مثل گرایش انسان به راستی از آن نظر که راستی است و در مقابل، تنفر از دروغ، گرایش به تقوا و پاکی، گرایش به نظم و انضباط، گرایش به تسلط بر نفس (مالکیت نفس) و بر خود مسلط بودن و حتی شجاعت - به معنای قوت قلب - نه زور بازو که آن از مقوله اخلاق نیست - شجاعت در مقابل جبن - و مثل این ها. اجتماعی هم مانند گرایش به تعاون، کمک به دیگران، با یکدیگر یک کار اجتماعی کردن، گرایش به احسان و نیکوکاری، گرایش به فداکاری، گرایش به ایثار:

«وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر: ۹)؛ دیگران را بر خود مقدم می دارند، در حالی که کاملاً احتیاج دارند به چیزی.

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِأَتُرِيدُوا مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَشُكْرًا» (انسان: ۸ و ۹)؛ و به خاطر دوستی خدا به فقیر و اسیر و یتیم طعام می دهند و می گویند ما فقط برای خدا به شما طعام می دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی نمی خواهیم.

اخلاق و آنچه بدان وابسته است، از نیازهای دایمی انسان است. این نیاز دایمی، پیوسته در کشاکشی بی امان و نبردی پایان ناپذیر در میدان جاذبه ها و دافعه ها و گرایش های مثبت و منفی قرار دارد. ولی گرایش به رفتارهای اخلاقی در جنبه مثبت و خیر وجود انسانی قرار دارد و بر همین اساس، گفته می شود: گرایش به خیر و فضیلت سرچشمه ای فطری دارد؛ از وجدان اخلاقی انسان ناشی می شود که پیوسته می خواهد بسیاری از کارها را فقط در جهت این که «ارزش اخلاقی» دارد و «خیر اخلاقی» است، انجام دهد.

از آن جا که گرایش به رفتارهای اخلاقی در جنبه مثبت و خیر وجود انسانی قرار دارد، بروز آن ها نیز از انسان های معتقد به اصول و احکام دینی و اخلاقی بیش تر انتظار می رود و از همین روست که انسان های نیک اندیش و روشن ضمیر این رفتارها را بیش از دیگران مورد تحسین و تشویق قرار می دهند.

۳- گرایش به جمال و زیبایی

گرایش به جمال و زیبایی آفرینی که نامش هنر است - به طور مطلق، در انسان وجود دارد و هیچ کس از این حس خالی نمی باشد و اصولاً علاقه به زیبایی به عنوان یک بعد از ابعاد معنوی ویژه انسان مطرح است و قسمت مهمی از زندگی انسان را زیبایی تشکیل می دهد. انسان زیبایی را در همه شؤون زندگی دخالت می دهد؛ دوست دارد قیافه اش زیبا باشد؛ نامش زیبا باشد؛ لباسش زیبا باشد؛ خطش زیبا باشد؛ خیابانش و شهرش و مناظر جلوی چشمش زیبا باشد و خلاصه می خواهد هاله ای از زیبایی تمامی زندگی اش را فراگیرد.

خود قرآن، یکی از جهات آیت بودن آن و نیز یکی از بزرگ ترین عوامل مؤثر در جهانی شدن آن، عامل زیبایی - یعنی فصاحت و بلاغت فوق العاده آن - است.

۴- گرایش به خلاقیت و ابداع

این گرایش در انسان هست؛ می خواهد خلق کند و بیافریند، چیزی را که نبوده است به وجود بیاورد. خلاقیت و ابداع نیز مثل علم، هم وسیله ای است برای تأمین نیازهای زندگی و هم خودش برای انسان هدف و برای ذات خویش مطلوب است. به طور کلی، ابتکار در هر قسمتی، خودش خلق است. ابتکار در برخی کارها به معنای خلق روش است و در برخی به معنای خلق چیز دیگر تا ابتکار در ارائه یک نظریه که به معنای خلق آن است.



«عشق» غیر جسمانی ریشه در روح و فطرت انسان دارد و به عنوان برترین تجلیات روح آدمی و اصیل ترین ابعاد وجود اوست. عشق تعلق قلب و میل مفرط است و به معنای فرط حبّ و دوستی است. عشق چیزی است مافوق محبتی که در حدّ عادی در همه انسان ها وجود دارد؛ چیزی است که انسان را از حالت عادی خارج می کند و توجه او را منحصر به معشوق می کند. عرفا نیز معتقدند عشق امری است که اگر رخ دهد، در انسان وحدت و تمرکز ایجاد می کند؛ یعنی او را از هزاران رشته تعلق جدا کرده، به خدا وصل می کند.

صدر المتألهین (رحمه الله) می فرماید: عشق حقیقی محبت خداوند و صفات و افعال اوست.

امام خمینی (رحمه الله) می فرماید: فطرت عشق به کمال در همه افراد بشر موجود است، اگر چه در تشخیص کمال و این که محبوب و معشوق کیست و کمال حقیقی در چیست با یکدیگر اختلاف دارند. کمال مطلق معشوق همگان است و از آن جا که جز ذات حق کمال و جمال مطلق در کار نیست، پس همه خواهان و عاشق ذات حق هستند.

«پرستش» یعنی این که عشق انسان را به مرحله ای می رساند که می خواهد از معشوق خدایی بسازد و از خود بنده ای؛ او را هستی مطلق باند و خود را در مقابل او نیستی حساب کند. بر این اساس، عشق واقعی از پرستش جدا نیست. انسان هرگاه به چیزی عشق روحانی پیدا کند، این، زنده شدن همان عشق حقیقی به ذات مقدس باری تعالی است که به این صورت پیدا شده. ابراز محبت نسبت به پروردگار و خضوع در مقابل او در واقع شیوه ارضای نیاز به پرستش است.

دسته بندی نهایی و جامع

این دسته بندی، که بر اساس یک طرح جامع انجام گرفته، جدیدترین تقسیم بندی از انگیزه های نفس آدمی است که تا کنون مشاهده شده و از همین رو، با توضیح بیش تر به صورت کلی معرفی می شود.

طبق این طرح، تنها یک «ابر انگیزه» وجود دارد که منشأ یا منبع همه انگیزه های نفس آدمی است و انگیزه «حب ذات» یا «خوددوستی» نامیده می شود.

در طرح مذکور، نخست به عنوان اولین و اصلی ترین انشعاب از «حب ذات»، تمامی انگیزه های نفس به دو نوع کلی تقسیم می شود:

۱. نوع اول شامل همه انگیزه های نفس بجز «خوددوستی» می شود.

۲. نوع دوم نوع منحصر به فرد (انگیزه خوددوستی) است.

انگیزه های نوع اول به سه دسته اصلی با شعبه ها و جلوه های گوناگون تقسیم می شود:

الف. انگیزه حبّ بقا: این انگیزه در اصل، ریشه فطری دارد، ولی شکل گرفتن و جهت یابی آن در گرو یک عامل بیرونی و غیر فطری است. یعنی «علم و شناخت» انسان. درجات گوناگون معرفت می تواند موجب ظهور و شکوفایی آن در دو شکل شود:

اول. بر اساس بینش مادی و شناختی نادرست از انسان و جهان، انگیزه حب بقا خود را به صورت حرص به دنیا و آرزوی دراز و محبت شدید به داشتن عمر طولانی نشان می دهد تا آینده محدود دنیوی او را تضمین کند.

دوم. بر اساس شناخت عمیق و صحیح از انسان و جهان و پی بردن به اصالت زندگی اخروی در مقابل زندگی گذرای دنیوی، انگیزه حب به بقای خود را به صورت عدم وابستگی به دنیا و تمایل نسبت به امور اخروی، که تضمین کننده آینده ابدی اوست، نشان می دهد.

ب. انگیزه کمال خواهی (حب کمال): بر اساس این انگیزه، انسان جدای از بقا و استمرار اصل زندگی، به دنبال نوعی افزایش کمی یا کیفی و یا شکوفایی است و می خواهد چیزهایی را به دست آورد و بهره وجودی اش بیش تر شود.

کمال خواهی انسان دو شعبه عمده دارد و در دو میل نیرومند، بروز می کند و شکوفا می شود:

اول. انگیزه قدرت طلبی: این انگیزه فطری دارای شعبه های گوناگونی است؛ از قبیل: ریاست طلبی، سلطه جویی - حتی بر همه زمین و کرات آسمانی - شخصیت طلبی، استقلال خواهی، میل به احترام یا ننگه داشتن حرمت و عزت طلبی، میل به آزادی و نیز قدرت هایی از قبیل قدرت نفس یا قدرت اراده و تسلط بر خویشتن، یا قدرت بر مهار خواهش ها و هواهای نفسانی و قدرت روحانی حاصل شده از طریق ریاضت و سرانجام قدرتی که اولیای خدا در جستجوی آن هستند؛ یعنی «قدرت لایزال و قدرت مطلق الهی» که از طریق قرب به خدا می خواهد قدرت او شعاعی از قدرت خدا شود و قدرت الهی در او تجلی یابد.

دوم. انگیزه حقیقت جویی (علم دوستی، آگاهی طلبی و حس کنجکاو): این انگیزه نیز مثل قدرت طلبی ریشه در حب نفس دارد؛ زیرا علم نیز همچون قدرت، یکی دیگر از ابعاد سه گانه هرم نفس را تشکیل می دهد و انسان چون خود را دوست دارد پس قدرت و علم را نیز دوست دارد. رشد و شکوفایی و توسعه علوم و رشته های تخصصی و گسترش و غنای فقهی و فلسفی و علمی و آثار آن و نیز اختراعات و اکتشافات و دستاوردهای صنعتی، همه نتایج روح علم طلبی و انگیزه حقیقت جویی انسان است.

ج. انگیزه لذت جویی (کام جویی یا حب لذت): دایره این انگیزه بسیار وسیع است و شعبه ها و فروع متنوع و گوناگونی پیدا می کند و در کل، می توان همه آن ها را به سه بخش متمایز تقسیم نمود:

اول. غرایز: منظور، تمایلات ویژه ای است که به بدن مربوط می شود و هدف آن ها تأمین نیازهای مادی و جسمانی انسان است. مهم ترین این گرایش ها عبارت است از: غریزه تغذیه، غریزه جنسی، غریزه تشنگی و غریزه دفاع. دو غریزه نخست به شعب و فروع گوناگون و متنوعی تقسیم می شود؛ مثل شهوات و تمایلات گوناگون نسبت به مزه ها، طعم ها، بوها و رنگ های مطبوع غذایی.

دوم. جمال دوستی و زیبایی طلبی که دارای شاخه های اصلی و شعب فرعی فراوانی است:

الف) جمال های محسوس که دارای سه شعبه است: نخست. علاقه به زیبایی طبیعی جمادات و طبیعت بی جان؛ دوم. علاقه به زیبایی موجود در گیاهان، بوستان ها و جنگل ها؛ سوم. علاقه به جمالی که در حیوانات و انسان وجود دارد و آثار عمیق آن در انسان ها و جوامع انسانی به صورت های گوناگون بروز می کند و در مواردی، سرنوشت زندگی انسان را بکلی دگرگون و احياناً همه نیروی انسانی را در یک جهت خاص، مفید یا مضر بسیج می نماید.

ب) جمال های خیالی که شعرا و دیگر اصناف اهل ذوق و هنر با آن ها مرتبطند؛

ج) جمال های عقلی که قوه عاقله آن را از نظم و انتظام و کمال موجودات درک می کند؛

د) جمال عرفانی و وجودی، با این بینش که همه هستی زیباست و هر موجودی که کامل تر و از بهره وجودی بیش تری برخوردار باشد، انسان از درک آن بیش تر لذت می برد. به همین معنا، جمال را به ذات الهی نیز نسبت می دهیم و کسانی که مشاهدات توحیدی دارند یک باب از مشاهداتشان به اسما و صفات جمال الهی مربوط می شود.

سوم. عواطف: احساساتی است که در ارتباط با یک موجود زنده و ذی شعور دیگر در نفس انسان تحقق می یابد و وی را وا می دارد تا به نفع آن موجود گامی بردارد و یا دست کم، با وی اظهار هم دردی و ترحم و یگانگی کند و به خاطر آن ها، انسان از خدمت دیگران لذت می برد.

عواطف نیز دارای شعبه های گوناگونی است؛ از قبیل: انس نسبت به دوستان، خویشاوندان و یا حتی در برخی شرایط، نسبت به شخص بیگانه، احساس ویژه مادری نسبت به فرزند، احساس خاص پدری، احساس همسر نسبت به همسر، احساسی که انسان نسبت به بیماران، ضعیفان و فقیران پیدا می کند.

چهارم. احساسات و انفعالات: این دسته از تمایلات سطحی ترین آشکارترین و مرتبه از مراتب نفس را تشکیل می دهد که متأثر از سایر شوون و خواسته های نفس می باشد. احساسات و انفعالات شامل حالات ذیل می شود:

الف) حالت «حزن و اندوه»: این حالت انفعالی وقتی در سطح نفس پدید می آید که انسان چیزی را دوست دارد و برای رسیدن به آن تلاش می کند، اما به خواسته خود نمی رسد.

حالت «شادی» حالتی است در مقابل حالت پیشین که هنگام رسیدن انسان به خواسته اش برای او ایجاد می شود.



ب) حالت «خوف» حالت انفعالی است که وقتی برای انسان ایجاد می شود که احساس کند خواسته هایش به خطر افتاده است و یا متوجه شود که احتمالاً باید از محبوب و مطلوب خود جدا شود و آنچه را که با رنج و تلاش به دست آورده است از دست بدهد.

حالت «امنیت»: در مقابل حالت پیشین است؛ یعنی وقتی در انسان ایجاد می شود که خطری وی و خواسته هایش را تهدید نکند و یا عامل خطرناک و تهدید کننده ای را در پیش رو و مسیر زندگی خویش نیابد.

ج) حالت «امید» و دل گرمی به کار که وقتی در نفس انسان حاصل می شود که شخص، تلاش های خود را در رسیدن به هدف و مطلوب خویش مؤثر تشخیص دهد.

حالت «یأس» و ناامیدی و دل سردی از کار، که حالتی است مقابل حالت پیشین و وقتی در نفس انسان ایجاد می شود که انسان تلاش های مذکور را بی ثمر و بی فایده تشخیص دهد.

خدادوستی؛ نوع منحصر به فرد انگیزه های نفس

فراتر و برتر از همه دل بستگی ها، میل نهایی ویژه ای در ژرفای وجود انسان نسبت به خدا وجود دارد که متأسفانه برای بسیاری از روان شناسان ناشناخته مانده است. این میل، نه از گونه احساس و نه از گونه عواطف، بلکه از این هر دو نیز لطیف تر و پنهان تر است. و از آن جا که کمال نهایی انسان به آن وابسته است، شکوفا کردن آن نیز اختیاری و به دست خود انسان میسور است.

از انگیزه «خدادوستی» تعبیرهای دیگری نیز می شود؛ مثل «حب الهی»، «میل خداخواهی»، «انگیزه خداجویی»، «انگیزه کمال مطلق طلبی»؛ چنانچه به دلیل ویژگی و امتیاز خاصش نسبت به سایر انگیزه های انسان، گاه از آن به عنوان «فراانگیزه» یاد می شود.

انواع خدادوستی

حب الهی در دل انسان ها صورت های گوناگونی دارد و ممکن است به سه صورت مورد نظر واقع شود:

۱. به عنوان یک نیروی محرک ناآگاهانه که در عمق فطرت انسان و در درون نفس وی جای دارد، هرچند خود انسان از وجود آن غافل است و نسبت به آن توجه ندارد.

۲. حب آگاهانه ای که برای افراد متعارف حاصل می شود و همه مؤمنان کم و بیش از آن برخوردارند. این حبی است که اصالتاً و ذاتاً به بهره مند شدن از نعمت ها و دفع ناملایمات و ثانیاً به خداوند قادر تعلق می گیرد.

۳. مرتبه کامل محبت الهی که برای اولیای خدا و کسانی که مرتبه معرفتشان درباره خدای متعال کامل شده و - به اصطلاح عرفانی - به مقام «توحید» رسیده اند، حاصل می شود و خدا را به خاطر خودش دوست دارند.

آنچه در بالا از محبت نفس نسبت به خدا گفته شد، یک نکته عرفانی و بالاتر از حد «روان شناسی متعارف» می باشد. در واقع، می توان گفت: همین محبت و معرفت یا خدادوستی و خداشناسی فطری است که وی را به سوی یک مقصد نهایی و متعالی می کشاند و در جوار رحمت حق قرار می دهد، هرچند که خود شخص از وجود این عامل نیرومند روانی و نفسانی غافل است و نمی داند این عامل چیست و او را به کدام مقصد حرکت می دهد. به تعبیر دیگر، آنچه انسان به آن آگاهی و توجه دارد «حب ذات» است و محبت فطری «خدادوستی» در عمق آن قرار دارد. به عبارت دیگر، حب ذات پدیده ای است نفسانی و روانی که در عمق آن، خدادوستی مستتر است. خدادوستی از رهگذر حب ذات یا خوددوستی به صورت مخفی و ناآگاهانه نقش خود را ایفا کرده، انسان را به سوی مقاصد متعالی سوق می دهد.

منبع انگیزه ها و تنظیم کننده آن

گرچه بحث درباره نیروهای روحی مؤثر در ایجاد انگیزه و ویژگی های آن ها و نیز چگونگی شکل گیری فرایند انگیزش در درون آدمی، از دیدگاه اسلام، بحث خاص خود را می طلبد، ولی از باب نمونه، به یک مورد از سخنان پیشوایان معصوم (علیهم السلام) در این باره اشاره می شود:

حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه، با بیانی بلند و ژرف درباره قلب، آن را عجیب ترین عضو بدن آدمی شمرده، به تبیین عناصر متضاد موجود در آن و تعدیل آن ها می پردازد:

«لقد علقَ بنيابيط هذا الانسان بضعةً هي أعجبُ ما فيه: وذلكَ القلبُ. وذلكَ أنَ له موادَّ أمينَ الحكمةِ وأضداداً من خلافها؛ فإن سَنَحَ له الرَّجاءُ اذله الطَّمعُ، وإن هاجَ به الطَّمعُ أهلكهُ الحرصُ، وإن ملكهُ اليأسُ قتله الأسفُ، وإن عرضَ له الغضبُ اِشْتَدَّ به الغيظُ، وإن أسعدَهُ الرِّضى نسي التَّحفظُ وإن غَالَهُ الخَوْفُ، وإن اتسعَ له الأمرُ استلبته العزَّةُ، وإن عضَّته الفاقةُ شغله البلاءُ، وإن جهده الجوعُ قعد به الضَّعفُ، وإن افرطَ به الشُّبُعُ كظتُهُ البطنةُ، فكلُّ تقصيرٍ به مضرٌّ، وكلُّ اِفراطٍ له مفسدٌ.»

«در درون سینه انسان، قطعه گوشتی آویخته است که عجیب ترین اعضای وجود او می باشد و آن قلب اوست. و این شگرفی به دلیل آن است که انگیزه هایی از حکمت و ضدش در آن جمع است: هرگاه آرزوها در آن ظاهر شود، طمع او را ذلیل خواهد کرد و هنگامی که طمع در او به هیجان آید، حرص او را هلاک می کند و هنگامی که یأس مالک او گردد، تأسف او را از پای درمی آورد و هرگاه غضب بر او مستولی شود، خشمش فزونی می گیرد و هرگاه از چیزی راضی گردد، جانب احتیاط کاری او را به خود مشغول می دارد و هرگاه مصیبتی بر او برسد، بی تابی او را رسوا می سازد و اگر مالی بیابد، بی نیازی او را به طغیان وامی دارد و اگر فقر دامنش را بگیرد، مشکلات او را به خود مشغول می دارد و اگر گرسنگی پیدا کند، از ناتوانی زمین گیر می شود و اگر پرخوری کند، شکم پری او را به رنج انداخته، راه نفَس را بر او می بندد و به طور کلی، هرگونه کمبود به او زیاد می رساند و هرگونه زیادی او را فاسد می سازد.»